

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرآغازها همیشه و در همه جا مورد توجه - و البته روشنگر و راهنما - بوده‌اند. آدمی هیچگاه از پرسش و گفتگو درباره سرآغاز فرهنگ و تمدن در اینجا و آنجا و مناشی و منشأ مقولاتی چون زبان و هنر و دین و اعتقاد و آداب و بطور کلی ساحتها و شئونات گوناگون انسانی خسته و ملول نشده، بلکه مستمراً به طرح مجدد آن علاقه نشان داده است. پرسش و گفتگو درباره سرآغاز فلسفه نیز پیشینه درازی دارد و هر از گاهی نوشته‌یی تازه در باب اینکه چرا مثلاً یونانیان را آغازگران و پیش‌قراولان فلسفه نامیده‌اند، چاپ و منتشر میشود. بظاهر در این زمینه اتفاق نظر و اجماعی صورت گرفته که جای هیچ تردیدی را باقی نمیگذارد؛ یعنی ظاهراً در اینکه «یونیا» و «حکمای ملطی» همانا طلایه‌داران تفکر فلسفی بوده‌اند، هیچکس تردید نمیکند. روشن است که این معنا متکی به دلایلی است و آن دلایل هم در حکم حجتهای قاطع، مورد پذیرش اهالی فلسفه قرار گرفته است. شاید دلیل اصلی این نظر به گزارش یا گزارشهای مورخان و نویسندگان قدیم - نظیر دیوگنس لائرتیوس و اثر معروف وی بنام *حیات فیلسوفان نامدار* - بازگردد که در خلال آن فهرستی از متفکران یونان و روم همراه با آثاری از آنان از حدود قرن هفتم پیش از میلاد به اینسو عرضه شده و احیاناً ترجمه‌یی در آراء و احوالات شخصی آنها نیز ضمیمه شده است. اغلب و یا تمامی صاحبان تراجم و ملل و نحل و فهرست‌نویسان نیز به به استناد همین سنخ از گزارشها، سیری از تحوّل و تطوّر آراء فیلسوفان را از عهد یونان باستان تا عصر خویش منعکس ساخته‌اند (برای نمونه،

۵



سیسرون و پلوتارک و پولیبیوس). اما دلیل دیگری که معمولاً در کتابهای تاریخ فلسفه - و البته بکرآت - از آن یاد میشود و البته در عداد مشهورات و مسلمات بشمار آمده آن است که چون منشأ واژه فلسفه، مصدر «فیلوسوفیا» و صورت اسمی آن «فیلوسوفوس» است و از آنجا که ایندو و مشتقات آن، واژه‌هایی یونانیند و در کلمات برخی حکمای قدیم نیز استعمال شده‌است، حکایت از آن دارد که منشأ فلسفه سرزمین ایونیاست. اکنون قصد مناقشه در اعتبار و اتقان این دلایل را نداریم؛ زیرا از قضا نه سودمند است و نه حتی موجه و نگارنده نیز نه در موضع مخالفت با فلسفه است و نه قصد همراهی و هم‌سخنی با جماعت طاعنین به فلسفه را دارد؛ زیرا اغلب آنانکه از سر مخالفت با فلسفه درمی‌آیند، به خدشه در همین دلایل سخت علاقه نشان میدهند! مخالفت با فلسفه فی‌نفسه مذموم نیست؛ ولی اولاً، طعن و ذم شاخه‌یی از دانش و اهالی آن دانش چیزی جز عصبیت و ناپختگی نیست و ثانیاً، زبان و لحن طعن‌زندگان نه برهان و دلیل، بلکه تکفیر و اهانت و حداکثر آنکه بیان جدلی است. در اینجا سخن ما تأمل و توقف در چیز یا چیزهایی است که احیاناً صورت مشهور و مسلم یافته، پوشاننده حقیقت است و اساساً روح تفکر و فلسفه با آن ناسازگار است. ما تنها به ذکر ملاحظاتی چند اکتفا میکنیم:

۱. شاید هیچ قومی باندازه یونانیان به نوشتن و ثبت افکار و احوال و دستاوردهای خویش علاقه نشان نداده‌اند. از قضا همین عامل سبب شده است که امروز ما آگاهی نسبتاً دقیقی از صور و اشکال مدنی، سیاسی، هنری، دینی و فرهنگی آنان در دست داشته باشیم. یقیناً آگاهی ما از چهره‌ها و مکاتب و عقاید فلسفی آن عصر نیز از همین علاقه آنان به ثبت و ضبط دستاوردهایشان نشئت میگیرد؛ چرا که در غیر اینصورت هیچ نشانه و مدرکی از آراء و عقاید مردمانی در ۲۷ قرن پیش از ما وجود نمیداشت و چیزی نبود که بتوان آن را از کاوشهای باستانشناسی و گمانه‌زنیهای تاریخی بدست آورد. البته تأثیر و ماندگاری میراث علمی و فرهنگی اقوام صرفاً متکی به حجم آثار باقی مانده از آنها نیست؛ زیرا تمدنهایی بوده‌اند که آثار خام یا صورتبندی شده‌یی از آنها را امروزه در

دست داریم، اما تأثیری عملاً در راه و رسم و آداب و مناسبات بشر جدید نداشته و ندارند. در عین حال نمیتوان انکار کرد که حجم وسیعی از آثار ادبی، هنری، علمی و فلسفی یونانیان در فاصله ۲۷۰۰ سال اخیر، عرصه حیات فرهنگی غرب و بتبع آن عوالم دیگر را تسخیر کرده و شاید مجال را بر عرضه و ظهور سایر صور حیات فرهنگی تنگ کرده است. نکته اینجاست که آیا میتوان مسلّم گرفت یونانیان در ساحت تفکر فلسفی یگانه و بی‌رقیب بوده‌اند و آیا به صرف عدم دسترسی به دیگر مدارک کهن، میتوان به عدم مشارکت دیگر اقوام در این سنخ تفکر - یعنی تفکر فلسفی - حکم کرد؟ این سخن درست است که یونانیان در نوع نگاه وجودی و طبیعی خود به عالم یگانه بوده‌اند، اما نوع نگاه به عالم، یگانه و واحد نیست: مصریها، ایرانیها، هندیها و اقوام ساکن در آسیای صغیر نیز از این نوع نگاه بیبهره نبوده‌اند؛ با این تفاوت که در بسط و تفصیل و احیاناً انتشار آن همانند یونانیان توفیق نداشته‌اند. بنابراین، مسئله اصلی در اینجا، تأمل و کوشش در استنتاج و فهم صورتهایی از تفکر فلسفی نزد اقوام غیر یونانی است که امروز صامت و خاموش است و باید مجال سخن پیدا کنند و مهمتر از آن فهم اینکه سهم و دین آن صورتهای برگردن یونانیها تا چه اندازه بوده است؟

بسیاری از مورخان و باستانشناسان و کاوشگران و یونان‌شناسان معتقدند که مهمترین خصیصه فرهنگ کهن یونانی در «هاضمه قوی» آنها نهفته بوده؛ بدینصورت که آنان در جلب و جذب عناصر علمی، فرهنگی و فلسفی عصر خویش توانایی یافتند و سپس همان عناصر مکتسبه از فرهنگهای مجاور را در هاضمه خود ترکیب و تألیف کردند و صورت جدیدی به آن بخشیدند. عرصه بدیع و نوآورانه در پژوهشهای تاریخ فلسفه ناظر به شناسایی و کشف همین عناصر است؛ بویژه آنکه بیاد آوریم مفهوم «غیر» یا «بیگانه» در تکوین هویت اجتماعی عصر کلاسیک یونان، نقشی کلیدی برعهده داشته و کمتر ساحتی از دین و سیاست و اخلاق و فرهنگ یونانی را میشناسیم که نسبت مستقیمی با مفهوم مذکور نداشته باشد.

۷



۲. نیک میدانیم که واژه «فیلسوفوس» در اصل بمعنای عشق و دلدادگی به دانش بوده است. تأمل در زمینه‌ها و اسباب شکلگیری این واژه نیز بسیار روشنگر است؛ اعم از آنکه این واژه را به فیثاغورس یا به کسان دیگری پس از او نسبت دهند و یا اساساً شخص خاصی را مُبدع آن ندانند. همینقدر روشن است که این واژه در مقابل جماعت سوفیست یا شبه‌سوفیستی که منکران یا تشکیک‌کنندگان در حصول و تحصیل معرفت بوده‌اند، پدید آمد. نه در زمان طالس و فیثاغورس و نه حتی در عهد افلاطون و ارسطو، گروه و جماعت خاصی بنام فیلسوفان وجود نداشتند؛ آنها به تحصیل دانش و تأمل عقلانی در امور اقبال میکردند و از اینجهت درمقابل منکران معرفت یقینی شکل گرفتند. وجود گروه یا گروههایی از دانایان و خردمندان و کاهنان در چین و هند و مصر باستان و برای نمونه، جماعت «مغان» در ایران که جملگی به صفت فرزادگی و حکمت متّصف شده‌اند، حکایت از وجود ریشه‌های عمیق دانش و دانشمندی، فراتر از مرزهای یونان کهن دارد. بدین ترتیب «فیلسوفوس» میتواند قلمرویی فراتر از حدود جغرافیایی یونان قدیم پیدا کند و ممکن است سؤال شود که آیا دیگر اقوام نیز مانند یونانیان در تفکر نظری عقلانی نسبت به وجود و - وجودشناسی و کیهان‌شناسی - کائنات بهره‌ی داشته‌اند؟ پاسخ به این پرسش هرچه که باشد اولاً، مسبوق به گذار از همان مشهورات سابق‌الذکر است و ثانیاً، معطوف به گشایش آفاق جدید عامی است در پژوهشهای تاریخی با تمرکز بر استحصال صور تفکر عقلانی در میراث آیینی، اخلاقی، فرهنگی و هنری اقوام کهن. آفت این کوشش نو، محال دانستن آن و در نتیجه بسته شدن امکان جستجو و پژوهشهای بدیع در قلمرو تاریخ فلسفه است.

سردبیر

